

روابط ساختاری مدرن در ایجاد پاپولیسم عوام‌گرا و قاپ‌زنی گسترده، نقشی اساسی داشته است. نتایج این قاپ‌زنی را در عرصه سیاسی و اقتصادی می‌بینیم. در همکاری‌های سازمانی به شکل هیأتی، احساسات و عواطف غریزی مبنای سامان‌دهی قرار می‌گیرد و نه نقش‌های تخصصی لازم در نخبه‌سالاری سنتی و یا اقتدارگرایی مدرن. به هر حال، اگر نگاه سازماندهی هیأتی موجب فقر و فلاکت‌پذیری به نام قضای الهی می‌شود، ساختارگرایی موجب نقش مولد، هرچند با نفی کرامت انسانی می‌شود. دوران دو پهلوی مثل جوامع آسیای جنوب شرقی تحولی است از سازمان‌دهی هیأتی قاجاری به اقتدارگرایی پهلوی‌ها. در هیچ کدام، کرامت بنی‌آدم (توجه فرمایید بنی‌آدم، نه آدم مورد نظر سنتی‌ها و احیاء‌گرها) و تأمین حاکمیت انسانی با نفی سبیل مطرح نبوده است.

۹. حل بحران تصمیم‌گیری، برای تصمیم‌گیری مبتنی بر تصمیم‌سازی‌های رقیب: دنیای پیچیده پسادموکراتیک و حقوق بشری را نمی‌توان با نظر فیصله‌بخش یک شخص مدیریت کرد. در تصمیم‌گیری‌های امروزی، نیازمند همکاری نهادین و داهیان در موارد زیر هستیم:

الف) دانشگاه و حوزه علمیه ما را به ترتیب با دو نگاه جهان‌وطن حقوق بشری برای حاکمیت انسانی و کرامت انسانی با نگاه دینی آگاه کنند. دانشگاه و حوزه باید هم راهنمای جامعه مدنی باشند و هم منتقد حکومت. البته یادمان باشد که جایگاه دولت نباید به امت تبدیل شود. تلاش اقتدارگرایانه در تحت مهمیز درآوردن دانشگاه و حوزه موجب عقب‌افتادگی جامعه می‌شود. حوزه جلوه‌های انفسی را مطرح می‌کند و دانشگاه حوزه‌های آفاقی را. حوزه باید آداب روزآمد اخلاقی را ترویج کند و دانشگاه اخلاق متناسب با آداب روزآمد را.

ب) اتاق‌های فکر برای فرمول‌بندی ایدئولوژی‌ها و استراتژی‌های گروه‌های متکثر در جامعه قالب لابی‌های متکثر را بریزند.

ج) احزاب برای کانالیزه کردن ایدئولوژی‌ها و استراتژی‌های گروه‌های متکثر در قالب چهار نوع حزب: آزادی‌خواه محافظه‌کار و حقوق بشری (freedom)، آزادی‌خواه لیبرالی برای رفع موانع (Liberty) حاکمیت انسانی و حزب توان‌بخش سوسیالیست و حزب سبز طرفدار حفظ محیط‌زیست. پشتوانه فکر رقابتی و آزادی اولی را دانشگاه و حوزه، پشتوانه دومی را فعالان سیاسی و



پشتوانه سومی را اتحادیه‌های کارگری و پشتوانه فکری چهارمی را سازمان‌های غیر دولتی تأمین می‌کند. در حزب، استراتژیست‌ها هم گروه‌های متفاوت را آموزش هم‌گرایی می‌دهند و هم برنامه‌ای اجرایی برای آرایه به جامعه برای موفقیت در انتخابات آزاد و تبدیل به قانون در دوران پس از پیروزی فراهم می‌کنند.

د) انتخابات آزاد و نهادین شدن روابط بین قدرت‌خواهی برای حاکمیت انسانی (ایدئولوژی و نه ایدئولوژیک) و استراتژی برای تحقق حاکمیت انسانی، با تکیه بر علم و رقابت و نه قاپ‌زنی.

ه) تفکیک وظائف قوای حکومت: مجلس و قوه مجریه باید مؤدب به آداب باشند که خواسته گروه‌های رقیب لابی‌گر را در قالب اهداف ملی تعدیل و اجراء کند، نه اینکه توده‌ها را علیه آنان بسیج کند. آدم‌های ضعیفی مثل اوباما که توان هم‌پارچه‌سازی بین اهداف لابی‌های گوناگون را ندارند، متأسفانه به بسیج رویاگرای توده‌ها علیه نخبگان رو می‌آورند (یادتان باشد که من به عنوان استادی در کالجی در آمریکا این مطلب را بدون ترس از اخراج، علیه اوبامای رئیس‌جمهور آمریکا می‌نویسم). مجلس جایگاه ظهور نیروهای متکثر ملت است و قوه مجریه در جایگاه واحد ملی. اما در جمهوری اسلامی، فضای خلط‌شده‌ای وجود دارد. جایگاه نخست‌وزیر در رژیم پارلمانی نام ریاست‌جمهوری در نظام ریاست‌جمهوری را یدک می‌کشد. در نتیجه این تلفیق غیرکارشناسانه، همه روسای‌جمهور با رهبر نظام حکومتی (که قاعدتاً رئیس دولت ایران است و نه رئیس قوه مجریه) حاشیه و زاویه پیدا می‌کنند. تدوین‌کنندگان قانون اساسی چون به موضوعات

سیاسی و حقوق دنیای مدرن و پسامدرن آگاهی نداشتند، با تغییر شکل‌ها به چیزی رسیده‌اند که نامش عوض شده و ظرفیتش مشخص نیست. رئیس دولت قاعدتاً باید نماد زیبایی‌شناختی ملی یا فلسفی ملی باشد. قرار گرفتن در این جایگاه، ملازم با ترویج هم‌بستگی و هم‌پارچگی ملی و پرهیز از موضع‌گیری‌های حزبی به نفع یک سیاست خاص است.

با نهادسازی مناسب، می‌توان فضای تصمیم‌سازی مناسب برای مجلس (محل دو ذهن متضاد) و اجرای آن را برای تحقق حاکمیت ملی و ملت فراهم آورد. قوه قضائیه هم به نام ملت، ناظر بر فعالیت قانونی مجلس و مجریه باشد.

۱۰. حل بحران فرهنگی: ایجاد سرمایه اجتماعی «اعتماد» با فراهم آوردن هم‌پارچگی ملی، کثرت‌گرایی گروهی، تنوع‌پذیری فرهنگی، حقوق بشر، کرامت انسانی. دانشگاه و حوزه باید جامعه را در برون‌رفت از عادات و خلقیات به سوی آداب اخلاقی و یا اخلاق توأم با آداب یاری دهد. احیاء‌گران با تقلیل آدم‌ها به سطح مس، عادت‌گرایی ارسطویی و نخبه‌سالاری افلاطونی را ترویج می‌کنند و بنیادگرایان بسیج رویاگرایانه در تحریک غرایز حب و بغض حیوانی را. آموزش مهارت (Training) و یا عادت‌ساز (Customization) موجب شرطی‌شدن و نه شکوفایی انسان می‌شود. تلاش شاه برای تربیت مهندس ناآگاه از علوم انسانی زمینه‌ای را برای شرطی‌شدن فراهم آورد که مقهور محیط بود. در انقلاب، شرطی‌سازی به بیرون به شرطی‌شدن به نیاز غریزی بدل شد. آموزش مهارت برای ماشین و حیوان خوب است، نه آن طوری که ارسطو برای انسان می‌خواست. بسیج رویاگرایانه نقره‌فامان تجلی بروز نیروهای غریزی انسان می‌شود و نه شکفتگی عقلی و روحانی.

۱۱. حل بحران رسوخ‌پذیری: با ایجاد فضای زیستاری دارای حقانیت، بحران رسوخ‌پذیری هم با اطلاع‌رسانی حل می‌شود. در جوامع توسعه‌یافته، وجود حقانیت موجب می‌شود تا مشکل با اطلاع‌رسانی حل شود اما در جوامعی که حقانیت وجود ندارد، بحران رسوخ‌پذیری یا به مقابله و ستیز و یا به مقاومت منفی تبدیل می‌شود.

با ارائه این سرخط‌ها، می‌توان با سرمایه‌گذاری وسیع مالی، آزادسازی حوزه و دانشگاه، تشویق نخبه‌گرایی جهان‌وطن به جای نخبه‌سالاری یا نخبه‌ستیزی و... ایران را از بحران نجات داد.